

مشروط انکاری تحقق جرم بغی به قیام مسلحانه در ماده ۲۸۷ قانون مجازات

اسلامی در ترازوی نقد^۱

علمی - پژوهشی

بهمن سبزی علی گل *

محمد رسول آهنگران **

محمود قیومزاده ***

چکیده

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، تحقق عنوان باغی را مشروط به قیام مسلحانه و استفاده از سلاح دانسته؛ این مقاله سعی دارد با نقل تعاریف و دیگر اظهارات فقیهان در این مبحث (با وجود عدم طرح مستقل مربوط به شرطیت مزبور در آثار فقیهان و در نتیجه دشواری کشف دیدگاه‌های ایشان) و با استناد به ادله شرعی اعم از آیات مبارکه قران کریم و روایات اهل بیت(ع)، نظریه عدم اشتراط را به اثبات برساند و بدین ترتیب مخدوش بودن دیدگاه قانونگذار را در این زمینه ثابت نماید. نادرستی مشروط دانستن بغی به استفاده از سلاح زمانی بیشتر روشن می‌شود که به پیشرفت فناوری و امکانات امروزی توجه شود و اینکه می‌توان با استفاده از ابزارهای جدید و حتی با اقداماتی ساده مانند نشر اکاذیب در فضای سایبری، به همان نتایجی که به وسیله سلاح قابل دستیابی است، رسید؛ پژوهش حاضر به روش تحلیلی توصیفی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای نگارش یافت.

کلید واژه‌ها: بغی، قیام مسلحانه، محاربه، خروج بر امام، قتال.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۶/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۳

* دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

** استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، دانشکده‌گان فارابی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)،

ahangaran@ut.ac.ir

*** استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ساوه، ایران.

۱- مقدمه

نظر به اینکه ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، جرم بغی را به صورت مستقل و جدا از دو جرم محاربه و افساد فی الارض، جرم انگاری نمود و در تعریف آن اظهار داشت: «گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران قیام مسلحانه نماید باغی محسوب شده و در صورت استفاده از سلاح اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌شوند»، در این ماده ملاحظه می‌شود که قیام مسلحانه و استفاده از سلاح، شرط تحقق جرم بغی است، درحالی که قانونگذار در قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰، بغی را اینگونه تعریف نموده بود: «هر گروه و جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضا و هواداران آن که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می‌دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند، محاربند اگرچه در شاخه نظامی مشارکت نداشته باشند». که با توجه به عبارت اخیر، یعنی «اگرچه در شاخه نظامی مشارکت نداشته باشند» می‌توان، عدم انحصار تحقق بغی به حالت اخذ سلاح را، برداشت کرد و کاملاً به تفاوت آن با قانون اخیر التصویب پی برد.

در این مقاله سعی شده با رویکردی فقهی، مشروط انگاری تحقق جرم بغی به قیام مسلحانه، با توجه به ادله شرعی و بازتاب آن در عبارات فقیهان مورد بررسی قرار گیرد و به این سؤالات پاسخ داده شود که آیا از منظر فقهاء و حقوقدانان اسلامی جرم بغی مشروط به استفاده از سلاح است؟ دیدگاه مشهور فقیهان در این زمینه چیست؟ آیا در قرآن کریم از جرم بغی نام برده شده؟ چگونه می‌توان از آیات قرآن کریم در مورد اثبات اشتراط و یا عدم اشتراط به نتیجه رسید؟ از روایات مربوط به بغی چگونه می‌توان حکم بغی را در زمینه مشروط بودن آن به استفاده از سلاح و یا عدم مشروط بودن را مشخص نمود؟

۲- اشتراط تحقق بغی به قیام مسلحانه در اقوال فقیهان

بحث از اشتراط و یا عدم اشتراط جرم بغی به استفاده از سلاح، در آثار اکثریت فقیهان مطرح نبوده و فقط در آثار عدّه اندکی از فقیهان معاصر بدان به صورت مختصر پرداخته شده، با این حال در این قسمت، سعی بر این است که عبارات فقیهان در این باره که از دو حالت خارج نیست، یا اشعار به مشروط انگاری تحقق بغی به قیام مسلحانه دارد و یا چنین اشعاری در آن نیست، ذکر شود، تا دریافت که آیا می‌توان مشروط انگاری اینگونه یا عدم آن را به فقهاء نسبت داد یا خیر؟

۲-۱ اقوال مُشعر به شریطیت

عباراتی که در آثار برخی از فقهاء وجود دارد، بر مشروط بودن بغی به استفاده از سلاح اشعار دارد و اینکه تعبیر به اشعار گردید، از این جهت است که بحثی در این زمینه میان اکثریت فقیهان مطرح نبوده تا تصور شود که اقوال ایشان در جهت نفی و اثبات دارای صراحتی است، و آن عبارات مُشعر به قرار زیر می‌باشد:

۱- اشعار در تعریف شیخ طوسی

اولین اشعار در تعریف بغی است که در آثار شیخ طوسی آمده بدین قرار که: « من خرج علی امام عادل و قاتله و منع تسلیم الحق الیه » (طوسی، ۱۴۱۳هـ، ج ۳۱، ص ۵۰) جهت استفاده مشروط انگاری، لازم است عناصر مذکور در تعریف بالا مورد بررسی قرار گیرد که عبارتند از:

الف) قید خروج بر امام: این عبارت ظهور و حتی اشعاری در اخذ سلاح ندارد، چراکه خروج بر امام شامل هرگونه شورش یا اعتراض توأم با شکستن بیعت می‌شود. به نظر می‌رسد ماده (خروج علی) از باب اطلاق و تضمین باشد به این صورت که متضمن معنای (خرج عن طاعته و اعان علیه او اقدم علیه) باشد ولی به هر حال اخذ سلاح یا قیام مسلحانه از این عبارت استظهار نمی‌شود.

ب) قید قتال با امام: از این عبارت به اقتضای ظهور بدوی قیام مسلحانه برداشت می‌شود، چراکه لازمه هر قتالی قیام مسلحانه است، اما این سوال مطرح است که آیا مراد از این قتال این است که آنها قتال را شروع کرده و دست به قیام مسلحانه زده‌اند که در این صورت تحقق بغی منوط به آغازگری جنگ یا همان قیام مسلحانه است، یا اینکه قتال مذکور در تعریف اعم از شروع قتال باشد و شامل قتالی که آنها در دفاع از خود نمودند و خود به نحو ابتدائی، اقدام به قیام مسلحانه نکرده‌اند نیز بشود که در این صورت، قتال به معنای قیام مسلحانه نبوده بلکه به معنای تسلیم نشدن آنها در برابر امام است و بر اساس این احتمال، تحقق بغی منوط به قیام مسلحانه آنان نخواهد بود و به صرف خروج و در پی آن تسلیم نشدن - هرچند که اقدام به قیام مسلحانه نکرده‌اند- باغی محسوب می‌شوند.

لیک به نظر می‌رسد که مراد از قتال مذکور در تعریف بالا همان شروع به جنگ و قیام مسلحانه به

بدوی یا ابتدائی باشد، چرا که طبق گفته اهل ادب در باب صیغه یا هیئت مفاعله که دلالت بر طرفینی بودن عمل دارد، وقتی در جمله‌ای، فاعل و مفعول برای آنها ذکر می‌شود، فاعل به معنای آغاز کننده آن فعل طرفینی قلمداد می‌شود، یعنی وقتی تعبیر کرده به «قاتله» و فاعل را ضمیر راجع به باغی قرار داده، بیانگر این است که او قتال را شروع نموده، همانطور که این مطلب از اظهارات برخی صاحب‌نظران نیز استفاده می‌شود: «و المراد بالخارج من اخذ السلاح و حارب، اما اذا لم ياخذ السلاح كما لو خرجت مظاهرات او اخذت تكون الاحزاب فهل يسمي خارجا ام لا ، احتمالان من المناط و من انه لا يصدق عليه القتال و ظاهر الادله القتال الفعلي و الثاني اولی» (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹، ج ۴۸، ص ۱۳۳) و مراد از قتال فعلی این است که آنان اقدام به قیام مسلحانه نموده و قتال شکل گرفته است، نه صرف مخالفت (بدون قیام مسلحانه بدوی) که قتال بالقوه است، به این اعتبار که این عمل، قتالی در پی خواهد داشت.

بنابراین با توجه توضیحات بالا، از تعریف شیخ طوسی استفاده‌ای لاقول در حد اشعار بر مشروط بودن تحقق بغی به قیام مسلحانه، امکان پذیر می‌باشد.

ج) قید منع از تسلیم حق به امام: با اینکه این عبارت ظهوری در اخذ سلاح ندارد ولی به کمک دلالت التزامی، اشتراط اخذ سلاح در حد اشعار را می‌توان استفاده کرد، چراکه وقتی تعبیر به منع کرده، یعنی شخص مانع است از این که حق به امام تسلیم شود و تعبیر به امتناع نشده، برداشت مزبور ممکن خواهد بود، به عبارت دیگر تعبیر به این نحو نیست که «امتنع عن تسلیم الحق الیه» بلکه تعبیر به «منع» است. بنابراین از فراز فوق استفاده می‌شود که تحقق بغی به واسطه قوه قاهره‌ای چون بکارگیری سلاح، انجام می‌شود.

۲- اشعار در کلام دیگر شیخ طوسی

علاوه بر آنچه در بالا از تعریف مطرح شده از شیخ طوسی گذشت، از کلامی دیگر از وی نیز استشعار می‌گردد که در دست داشتن سلاح، شرط تحقق بغی می‌باشد: «أن يكونوا على المباينة بتأويل سائغ عندهم، و أما من باين و انفراد بغیر تأويل فهؤلاء قطاع الطريق حكمهم حكم المحاربين» (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۶۵):

یکی از شروط مطرح شده برای تحقق بغی در نزد برخی از فقهاء این است که مخالفت کسانی که بر

امام خروج نمودند، بایستی به همراه تاویل و توجیهی مناسب (بر مبنای خودشان) انجام گیرد، در غیر این صورت، آنان قطعاً الطریق بوده و حکم محارب را خواهند داشت.

اثبات وجود دلالت اشعاری در کلام فوق به این ترتیب ممکن است که وقتی اظهار گردید، خارجیان در صورت نداشتن تاویل درست (در نظر خودشان) قطعاً الطریق بوده و حکم محارب را خواهند داشت و از آنجا که تحقق محاربه بر اساس دیدگاه شیخ طوسی، منوط به اخذ سلاح و حرکت مسلحانه است (أن المراد بها كل من شهر السلاح و أخاف الناس فی بر كانوا أو فی بحر (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۴۷))، پس حتماً بغایت بایستی قیام مسلحانه کرده باشند چنانکه در صورت نداشتن تاویل محکوم به حکم محارب خواهند بود.

لیکن می‌توان گفت که علت محارب قلمداد کردن این افراد، لزوماً به خاطر حمل سلاح نبوده (و مشروط انگاری مزبور مفروض دانسته نشده) بلکه زیادی تعداد آنها است که باعث ترس و وحشت مردم گردیده و محارب قلمداد شدند، چراکه با دقت در تعریف بالا از محارب، دیگر تعاریف چون: «بأنه كل من جرد السلاح للاخافة» (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۵۴۳) و با توجه به تأثیری که در مورد تجرید سلاح مطرح شده و آن عبارت است از ایجاد رعب و وحشت، می‌توان ابراز داشت، حمل و تجرید سلاح، در تحقق محاربه نیز موضوعیت ندارد بلکه ذکر آن به این خاطر است که غالباً ایجاد رعب و ترس به وسیلهٔ اسلحه انجام می‌گیرد و آنچه موضوعیت دارد تحقق این اثر بوده و بر این اساس است که در اکثر تعاریف، تعبیر به «لاخافة الناس» آمده که گویای این است که هدف از برکشیدن سلاح، ایجاد ترس در مردم می‌باشد.

۳- اشعار در کلام ابوصلاح حلبی

سومین کلام مشعر آن است که در آثار ابوصلاح حلبی وجود دارد مبنی بر اینکه: «و ان كانوا مستترين به فی دار الأمن لم يعرض لهم بغير الدعوة إلى الحق بالحجة، فإن خرجوا بتأولهم هذا عن دار الأمن و أظهروا السلاح و أخافوا سلطان الحق و متبعيه...» (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۲۵۱) این عبارت بیان می‌دارد که اگر مخالفین امام در دار الامن عقائد خود را پنهان کنند به جز دعوت به حق، در قبال این گروه اقدام دیگری صورت نمی‌گیرد اما اگر با تاویل خود از دار الامن خروج کرده، سلاح برهنه ساخته و باعث خوف امام و تابعین او شوند و کسانی که به انکار ولایت امام و حلال شمردن خون مسلمین و اظهار

سلاح در دار الامن می‌پردازند، طبق سیره باید با آنان قتال کرد. البته عبارت بالا دلالتش چنانکه اشاره شد، در حد اشعار بوده و ظهور در شرطیت ندارد، چراکه از مفهوم مخالف قسمت اول که اظهار داشت: «ان كانوا مستترين في دار الامن لم يعرض لهم»، بر می‌آید که در خود دار الامن نیز اگر دست به هر اقدامی علنی ببرند دیگر مامون از اقدام حاکم اسلام نیستند، اما با این مفهوم مخالف نمی‌توان به صورت قطعی این دسته اخیر را طبق کلام حلبی باغی دانست.

۴- اشعار در تعریف قطب راوندی

چهارمین کلام مشعر از تعریف بغی ارائه شده از قطب راوندی استفاده می‌شود: «هو من قاتل إماما عادلا» (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۶۳) که با توجه به آنچه در تعریف شیخ طوسی از تعریف بغی (در بند اول) از نظر گذشت، دلالت اشعاری این تعریف هم به خاطر اشتغال آن بر واژه «قاتل» غیر قابل انکار می‌باشد.

۵- اشعار در کلام صاحب جواهر

سومین کلام مشعر، کلام صاحب جواهر است که می‌فرماید: «لا خلاف بين المسلمين في انه يجب قتال من خرج على امام عادل بالسيف و نحوه» (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۲۴) و این کلام از برخی صاحب‌نظران معاصر که: «البغی فی عرف المتشرعة الخروج علی الامام العادل بالسیف و نحوه» (حسینی روحانی، ۱۴۲۹، ج ۱۹، ص ۱۶۸)؛

دو کلام بالا اشعار دارد در اینکه شورش مسلحانه دخیل در تحقق بغی بوده، چراکه خروج به وسیله شمشیر و مانند آن (آنچه که در سلاح بودن با شمشیر اشتراک دارد) را معرف بغی دانسته شده است. البته دلالت هر دو در حد اشعار می‌باشد و نه ظهور چراکه بر شرطیت دلالت نداشته و اینگونه اظهار نشده که اقدام به همراه سلاح، شرط تحقق گناه و جرم مزبور است.

علاوه بر عبارت فوق، از کلامی دیگر از صاحب جواهر نیز امکان استفاده دلالت اشعاری وجود دارد و آن اینکه «و لكن عن بعض الجمهور جريان حكم البغاه حتى على الواحد اذا خرج بالسيف» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۳۲) البته برخی از فقها بر خلاف کسانی که تحقق بغی را به وسیله یک نفر که سلاح در اختیار داشته باشد، قابل تحقق می‌دانند، انسجام یافته بودن و کثرت افراد آن را نیز به عنوان

شرط مطرح نمودند. (طوسی، ۱۳۸۷ه.ق، ج ۷، ص ۲۶۴).

همانگونه که در اقوال فقهای که در بالا از نظر گذشت، ملاحظه گردید، در کلام ایشان لفظی که ظهور در شرطیت مورد بحث داشته باشد، وجود ندارد بلکه نهایت حد دلالت، اشعار است و مسلماً با این مقدار دلالت نباید و نمی‌توان حکم به شرطیت را به فقهاء، نسبت داد و این در حالی است که در ادامه اقوالی از فقهاء نقل می‌گردد که بغی را مطلق تعریف کرده و هیچ لفظی هم که مشعر به شرطیت باشد، در کلامشان وجود ندارد.

۲-۲ اقوال غیر مشعر به شرطیت

در بالا اقوالی از فقهاء ملاحظه گردید که اشعار در مشروط بودن جرم قتل به استفاده از سلاح داشت و در پایین اقوالی از ایشان مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که حتی دلالتی در حد دلالت اشعاری هم بر شرطیت ندارد و آن اقوال به قرار زیر است:

۱- عدم اشعار در تعریف فاضل آبی

فاضل آبی در تعریف بغی اظهار داشت: «یجب قتال من خرج علی امام عادل» (فاضل آبی، ۱۴۱۷ه.ق، ج ۱، ص ۴۱۸) و نزدیک به همین تعریف آن است که از برخی دیگر از صاحب‌نظران رسیده: «من خرج علی المعصوم من الائمه علیهم السلام» (طباطبائی، ۱۴۱۹ه.ق، ج ۸، ص ۲۳) در تعریف‌های بالا ملاحظه می‌گردد که به صورت مطلق تحقق بغی به خروج بر امام دانسته و همانطور که گذشت، مطلق خروج ظهوری در قیام و یا شورش مسلحانه ندارد.

۲- عدم اشعار در تعریف علامه حلی

عبارت علامه حلی در کتاب تحریر الاحکام این است که: «بل کل من خرج علی امام عادل و نکث بیعتة و خالفة فی احکامه فهو باغ، و حکمه حکم البغاة، سواء نصبوا لأنفسهم إماماً اولاً» (حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹).

ایشان ابتدای بحث بغات، شروط اثبات حکم بغی (نزد خودش و برخی دیگر چون شیخ طوسی) را بر می‌شمرد که عبارتند از:

۱. وجود انسجام و کثرت به طوری که بازداری و پراکنده نمودن آنها ممکن نباشد مگر به فراهم کردن سپاه و جنگ با ایشان.

۲. خروج از سیطره امام به بادیه یا شهری دیگر.

۳. اینکه مخالفت آنها با امام بواسطه تاویلی درست نزد خودشان باشد وگرنه قطاع الطریق قلمداد شده و در حکم محارب اند، آنگاه بیان می‌دارد که در تحقق بغی شرط نشده که بغات برای خود پیشوایی نصب کنند بلکه هرکس که بر امام خروج کند و بیعتش را بشکند و با او در احکامش مخالفت ورزد باغی است و حکم آنها را دارد. (حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۲۹).

بنابراین با توجه به عبارت اخیر که ظهوری در قیام مسلحانه ندارد، می‌توان دریافت که علامه حلی نیز اخذ سلاح را دخیل در موضوع بغی نمی‌داند.

ایشان در کتاب تذکره الفقها نیز ابتدا در مسئله ۲۴۰ همان شرایط سه گانه را ذکر می‌کند (حلی، ۱۴۱۹، ج ۹، صص ۴۰۶ و ۴۰۷) ولی در ادامه اظهارات خود در مسئله ۲۴۱ می‌فرماید: «کلّ من خرج علی إمام عادل ثبتت إمامته بالنصّ عندنا، و الاختیار عند العامة و جب قتاله إجماعاً» (حلی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۴۱۰) یعنی به صورت مطلق قتال با خارج بر امام را لازم دانسته و خروج بر امام اعم از این است که با استفاده از سلاح باشد یا بدون استفاده از آن.

۳- عدم اشعار در تعریف کاشف الغطاء

تعریفی که کاشف الغطاء از بغی ارائه داده این است که: «و یدخل فی البغاة کلّ باغ علی الإمام أو نائبه الخاصّ أو العامّ، ممتنع عن طاعته فیما أمر به، و نهی عنه، فمن خالف فی ترک زکاة أو خمس أو ردّ حقوق حاربه ... و لو استنصر لطائفه منهم لحفظ بیضه الإسلام فامتنعوا، جاهدهم، و جبرهم علی النصره. و إذا قتل منهم قتیل، فلا وزر، و لا غرامه». (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۶۸)؛

عبارت بالا نه تنها بغی را معلق بر قیام مسلحانه یا اخذ سلاح نمی‌داند بلکه صرف امتناع از طاعت امام و ترک پرداخت زکات و خمس را نیز مصداق بغی قلمداد می‌کند، البته روشن است که مراد از این امتناع از اطاعت امام آن امتناعی است که جنبه بغی و ظلم و تعدی به ساختش را دارد نه هر امتناعی. حتی گذشته از آن، بیان می‌دارد در صورتی که حاکم اسلامی از طایفه‌ای طلب یاری کند و آنها امتناع ورزند، می‌تواند با آنان نیز به جهاد پرداخته و وادارشان کند به یاری نمودنشان، نماید.

در کلام کاشف الغطاء تصریح شد که مخالفت در پرداخت زکات بغی محسوب می‌شود لکن در بیان دیگر فقها ترک پرداخت زکات موضوعاً بغی قلمداد نشده، هرچند که در حکم بغی است و این زمانی

خواهد بود که مانعین پرداخت زکات، مستحل ترک زکات نباشند و در آن صورت محکوم به ارتداد بوده و می‌توان با قتال، آنها را مجبور به پرداخت زکات نمود. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۳۳۲) (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۷، ص ۵۲۶)

و برخی دیگر به مطلب بالا افزودند که «أهل البغی هم من لا یكونون تحت طاعة الإمام السیاسیة و إنَّ عنوان البغی مسبب و متولد من عدم الطاعة السیاسیة و من عدم تولی الإمام فی الولاية السیاسیة و سلطان تدبیره...یحل للإمام علیه السلام قتال المخالفین مطلقاً ما لم یدینوا بطاعته السیاسیة» (سند بحرانی، ۱۴۲۶ه، ص ۱۶۶)

بر اساس دیدگاه بالا مصادیق باغی عبارتند از:

۱. کسی که تحت اطاعت سیاسی امام نباشد، به این معنا که ولایت سیاسی امام را قبول ندارد.
 ۲. کسی که با وجود ایمان و تولی ولایت سیاسی امام از طاعتش خارج شود.
 ۳. هر حاکم جائری که ولایتش منشعب از ولایت امام نباشد.
- همین نویسنده در ادامه ابراز می‌دارد که جهاد با بغاۃ صرفاً دفاعی نیست بلکه هم جنبه دفاعی دارد و هم جنبه ابتدائی (سند بحرانی، ۱۴۲۶ه، ص ۱۸۴)؛ یکی از لوازم این بیان این است که لازم نیست حتماً باغی قیام مسلحانه نموده باشد.

از نقل قول‌های بالا مشخص گردید که در نزد فقهاء، استفاده از سلاح قید نبوده و اگر در برخی از آثار فقهی مورد اشاره و اشعار قرار گرفت، از آن جهت است که غالباً در جهت اهداف و مقاصدی که از سوی افراد مرتکب جرم بغی مورد نظر بود، از آن استفاده می‌شد و به عنوان شرط، مد نظران فقیهان نبوده است و الا وجهی برای ترک ذکر آن در کتب و آثار فقهی متعدد نمی‌توان یافت.

۳- مستندات شرطیت و عدم شرطیت

مستندات حکم به شرطیت، عبارت می‌باشد از آیات و روایات که در پایین از نظر می‌گذرد.

۳-۱ مستندات قرآنی

با توجه به این که در حقوق اسلامی اولین منبع استخراج احکام و قوانین، قرآن کریم است (آهنگران، ۱۳۹۵، ص ۱۵) اولین دسته از دلایل و مستندات، آیات مبارکه قرآن کریم است که ذیلاً بعد از طرح آنها، در خصوص دلالت و یا عدم دلالت بر شرطیت مورد بحث، مطالبی از نظر خواهد گذشت.

۳-۱-۱ شواهد قرآنی برای شرطیت

از قرآن کریم به آیات مبارکه زیر امکان استشهاد وجود دارد:

۱- آیه اول: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (سوره حجرات، آیه ۹).

ترجمه: و اگر دو طایفه از اهل ایمان با هم به قتال و دشمنی برخیزند البته شما مؤمنان بین آنها صلح برقرار دارید و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید تا به فرمان خدا باز آید. فقهاء به این آیه در مورد قتال با بغات استناد کرده‌اند ولی این استناد از سوی فاضل مقداد مورد انتقاد گرفته به این صورت که باغی کسی است که طبق تاویل خود بر امام خروج کرده و با او محاربه کرده و چنین کسی نزد ما کافر است از آنجا که پیامبر اکرم (ص) خطاب به امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند: یا علی حربک حربی، پس چگونه این باغی (بر امام) مومن قلمداد شود تا در زمره آیه قرار گیرد (سیوری حلی، ۵۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۸۶).

پاسخی که می‌توان به این محقق داد اینکه اطلاق مومن در این آیه بر باغی، اطلاق مجازی است چونان آیه «وَإِنْ قَرِيبًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ» (سوره انفال، آیه ۵) که مراد از مومنین در این آیه مبارکه منافقین زمان نبی اکرم (ص) بودند، ولی با این حال از ایشان به عنوان مؤمنین یاد گردید. حال بر فرض تنازل و پذیرش دیدگاه فاضل مقداد، آیه منطوقا فاقد دلالت بر حکم باغیان بر امام بوده ولی در این صورت تنها می‌توان با تمسک به اولویت قطعیه و یا مفهوم موافق، حکم باغیان بر امام را استخراج نمود. (منتظری، ۱۴۱۷ق، ص ۶۲)

و اما در چگونگی استناد به آیه مبارکه برای اثبات احتمال مشروط بودن بغی به استفاده از سلاح اینکه، با توجه به احتمال ظهور ماده قتال و اقتتال در قیام مسلحانه، شاید بتوان از آن شرطیت استفاده از سلاح را برداشت نمود.

ولی مقتضای دقت در آیه مبارکه فوق این است که قوام قتال به قتل و کشتن است و نزاعی که چنین نتیجه‌ای را در پی داشته باشد، بر آن قتال اطلاق شده، البته تعداد کشته شدگان باید متعدد و معتابه باشد و این نتیجه به هر شکلی تحقق یابد، عنوان قتال صادق است، اعم از اینکه از سلاحی استفاده شود و یا سلاحی مورد استفاده قرار نگیرد، پس دلالت اولین بر مدعای بحث منتفی می‌باشد.

۲- آیه دوم: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ...» (سوره مائده، آیه ۳۳)

ترجمه: همانا کیفر آنان که با خدا و رسول به جنگ برخیزند و در زمین به فساد کوشند جز این نباشد

که (تا آخر آیه مبارکه).

قبل از طرح استدلال به آیه مبارکه توجه به این نکته لازم است که در اینکه آیه مبارکه شامل بغات می‌شود یا خیر، مورد اختلاف بوده و برخی آن را شامل دانسته و برخی شمول آن را نسبت به بغات نفی کرده اند، خلاصه استدلال نفی کنندگان به قرار زیر است:

۱- در روایات ائمه اطهار (ع) و اظهارات فقیهان در هنگام تعریف محارب به باغی اشاره نگشته و در صورتیکه بغی، مشمول آیه مبارکه می‌بود، می‌بایست در تعریف محاربه نیز مطرح می‌گشت، چه اینکه ایشان در صدد بیان حدود مقرر شده شرعی بوده و در صورتی که حکم مذکور در آیه، شامل هر محاربی از جمله بغات می‌شد، باید ذکر می‌گردید. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳ق، ص ۳۷۱)

۲- هر چند که صدر آیه ظاهر در محاربه به معنای مصطلح نیست اما لا اقل آیه‌ای که بعد از آن ذکر گردید، ظهور دارد در محاربه‌ای که ترک آن کفایت از توبه می‌نماید و این در حالی است که توبه باغی به گونه دیگری می‌باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳ق، ص ۳۷۱)

۳- عطف افساد فی الارض به محاربه و اخذ آن در موضوع محاربه، قرینه بوده و نشان می‌دهد که مراد محاربه‌ایست که به نحو افساد فی الارض و سلب امنیت باشد و این بر خلاف بغی است، هر چند که بغی هم ممکن است منتهی به قتل شود، ولی صرف قتل، لزوماً باعث افساد فی الارض نیست. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳ق، ص ۳۷۲)

۴- شدت عقوبت مذکور در آیه، تاکید بر آن و اضافه کردن صلب و قطع و یا نفی بلد به قتل ایشان در مقام جزا، تناسب دارد با جرمی که دارای جنبه افساد فی الارض بوده و مراتبی مختلفی از جرمی است که با مراتب چهارگانه عقوبت آن تناسب داشته باشد و این نحوه مجازات و مراتب آن، تناسب ندارد با بغی و خروج از طاعت امام که صرفاً یک جرم سیاسی و دارای مرتبه واحدی است و در آن تنها بازگشت به طاعت و گردن نهادن به اوامر امام مطلوب می‌باشد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳ق، ص ۳۷۳).

استدلالاتی که در بالا در جهت نفی دلالت آیه بر جرم انگاری عنوان بغی مطرح شده مورد اشکالاتی است که ذیلاً از نظر می‌گذرد:

اولاً: ادله باب محاربه چند دسته بوده و برخی از آنها عمومیتی دارد که شامل بغی نیز می‌شود مثل تعابیری چون من شهر السلاح (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۲۵۷) و از ملاحظه اطلاق محاربه در منابع

فقهی به معنای عامی که شامل بغی می‌گردد، می‌توان پی برد که در فقه محاربه دارای معنای عامی است، هر چند در برخی استعمالات، دایره محدودی از اراده گردد.

ثانیاً: اینکه نسبت به آیه بعدی که عبارت است از: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ..» اظهار گردید که دلالت بر تحقق توبه به صرف ترک قتال دارد، باید اظهار داشت که آیه مبارکه فقط بر حکم بعد از توبه دلالت داشته و نسبت به کیفیت توبه کاملاً ساکت است و در نتیجه استدلال مطرح شده قابل پذیرش نیست.

ثالثاً: اخذ افساد فی الارض در تحقق محاربه نیز نمی‌تواند بغی را خارج سازد، چه اینکه آثار زیان بار محاربه که جنبه افساد فی الارض دارد در بغی نیز هست، چراکه بغی هم مانند محاربه در موارد فراوانی موجب ناامنی عمومی می‌شود و گاه افساد فی الارض و ناامنی عمومی در بغی بیشتر است. رابعاً: با توجه به اینکه عقوبت مذکور در آیه شدید است و طبق بیان ایشان تناسب با محاربه دارد و با بغی که صرفاً یک جرم سیاسی است تناسب ندارد، جای طرح این سؤال بوده که آیا واقعا می‌توان پذیرفت که جرمی مثل راهزنی مجازاتی شدیدتر از قیام علیه دولت اسلامی داشته و بغی دارای مجازات خفیف‌تری باشد؟

اما در خصوص دلالت آیه فوق بر مدعای بحث باید اظهار داشت که این کریمه هم مانند کریمه قبلی دلالتی بر شرطیت بغی به استفاده از سلاح ندارد، چراکه واژه محاربه به معنای جنگ و نزاعی است که موجب آسیب معتابه شود و اگر هر کسی به هر وسیله‌ای باعث آسیب مزبور شود، عنوان محارب بر وی صادق خواهد بود، اعم از اینکه در رسیدن به مقصود فوق از سلاح کمک بگیرد و یا به هر شکلی بتواند به منظورش برسد و استفاده از سلاح موضوعیت ندارد.

۳-۱-۲ - شواهد قرآنی بر عدم شرطیت

برای اثبات عدم شرطیت بغی به استفاده از سلاح، امکان استشهاد به آیاتی از قرآن کریم وجود دارد که این آیات از آیه ذیل از سوره مبارکه توبه شروع شده و تا چند آیه دیگر ادامه پیدا می‌کند، آیه اول آنها عبارت است از:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» (سوره توبه، آیه ۳۸).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جهت چیست که چون به شما امر شود که برای جهاد در راه خدا بی‌درنگ خارج شوید (چون بار گران) به خاک زمین سخت دل بسته‌اید؟.

شان نزول این آیه شریفه و تا چند آیه بعد از آن مربوط است به تخلف عده‌ای از منافقان و دیگر افراد به ظاهر مسلمان از حضور در جنگ تبوک، با توجه به اینکه هنوز یک سال از فتح مکه نگذشته و قرار بر این بود که مسلمانان با یکی از قدرت‌های برتر جهانی یعنی امپراطوری روم آن هم در فصل تابستان، وقت چیدن میوه‌ها و محصولات و با وجود گرمای طاقت فرسای آن فصل، منافقان بهانه خوبی برای تخلف و ایجاد تزلزل در سپاه اسلام یافتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۱۴)

در آیات مزبور اشاره به رفتارهایی از منافقین گردیده که برخی از آنها بدین قرار است: تخلف منافقین از حضور در جنگ تبوک، ایداء پیامبر اکرم (ص) (آیه ۶۱، توبه)، گفتن کلمه کفر (آیه ۷۴، توبه)، بخل در پرداخت صدقات واجب (آیه ۷۶، توبه)، سنگ اندازی با به سخریه گرفتن مومنان (آیه ۷۹، توبه)، ایجاد تزلزل در مومنان با مطرح کردن سختی های جنگ تبوک در فصل گرما (آیه ۸۱، توبه) و موارد دیگر؛ این رفتارها با وجودی که استفاده از سلاح در مورد آنها تحقق نیافت اما به نظر می‌رسد با توجه به عکس‌العمل خداوند متعال نسبت به رفتار ایشان که در این آیات مورد اشاره قرار گرفت، عنوان باغی بر آنها صادق بوده و محکوم به مجازات جرم مزبور گردیدند، توضیح بیشتر برای اثبات مدعای مطرح شده اینکه در ادامه خداوند متعال خطاب به آنها می‌فرماید:

«إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا» (سوره توبه، آیه ۳۹)

ترجمه: اگر بیرون نشوید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر به جای شما برمی‌گمارد و شما به خدا زبانی نمی‌رسانید.

در اینکه مراد از عذاب مذکور در آیه شریفه فوق چیست، آیا عذاب دنیوی مراد بوده و یا عذاب اخروی مراد است؟ هر دو احتمال در کتب تفسیری ذکر گردید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۷) (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۱۳، ص ۷۵)؛ آنچه می‌توان در اینجا ابراز داشت اینکه با توجه به اطلاق آیه که عذاب را منحصر به دنیا یا آخرت نساخته و آیه ۵۲ که می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ» (سوره توبه، آیه ۵۲)

ترجمه: بگو که آیا شما منافقان جز یکی از دو نیکویی (بهشت و یا فتح) چیزی می‌توانید بر ما انتظار برید؟ ولی ما درباره شما منتظریم که از جانب خدا به عذابی سخت گرفتار شوید یا به دست ما هلاک شوید، بنابراین شما در انتظار باشید که ما هم مترصد و منتظر هستیم.

از آنجا که برای آنها عذابی دنیوی و آنچه بدست مومنان محقق می‌شود را نیز محتمل دانسته و با توجه به آیات ۸۵ و ۵۵ این سوره که بیانگر اراده خداوند بر عذاب آنها در دنیا است، می‌توان احتمال جدی داد که در نظر شارع مقدس، به عنوان باغی قلمداد شدند، البته اینکه اینان به اعدام محکوم نگشتند، احتمالاً نه به خاطر عدم استحقاق ایشان است بلکه جهت برخی مصالح بود.

پس از این آیات استفاده می‌شود که تخلفاتی نظیر تخلف از انجام تکالیف امام مانند سرپیچی از حضور در جنگ و اقداماتی نظیر دلسرد کردن مسلمانان یا اصولاً هر تبلیغ روانی از سوی متخلفین را مستحق عذابی شدید دانسته که حتی می‌توان آنان را در همین دنیا به مجازات سنگین محکوم کرد، البته با در نظرگیری مصالح جامعه اسلامی.

۳-۲ مستندات روایی

در اینجا روایاتی که از ائمه در مورد بغات وارد شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد، که آیا تحقق بغی و جواز قتال با آنها منوط به اخذ سلاح توسط ایشان است یا خیر؟

۳-۲-۱ مستند روایی اشتراط

تنها مستند روایی برای اشتراط روایتی به قرار زیر است:

«ان علیا علیه السلام کان یخطب فقال رجل بباب المسجد لا حکم إلا لله تعریضا بعلی علیه السلام أنه حکم فی دین الله الرجال، فقال علی علیه السلام: کلمة حق أريد بها باطل، لکم علینا ثلاث، لا نمنعکم مساجد الله أن تذكروا اسم الله فیها، و لا نمنعکم الفیء ما دامت أیدیکم معنا و لا نبذوکم بقتال» صاحب جواهر پس از ذکر این روایت، آن را مرسل و فاقد شرایط حجیت دانسته (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۳۲) و در مورد دلالت آن باید اظهار داشت که دو مطلب در این روایت، دلالت احتمالی بر شرطیت و لزوم قیام مسلحانه برای تحقق عنوان بغی و در نتیجه جواز قتال دارد، اولاً عبارت (لا نبذوکم بقتال) و ثانیاً، اینکه حضرت در پاسخ به شخصی که به صورت علنی در برابر ایشان ندای مخالفت سر می‌دهد، اقدامی نمی‌کنند و چون روایت دارای ارسال بوده و از این رو بی اعتبار قلمداد می‌شود، تفصیل در زمینه دلالت آن وجهی ندارد.

۳-۲-۲ مستند روایی عدم اشتراط

مستند روایی عدم اشتراط بغی به استفاده از سلاح، روایاتی به قرار زیر است:

۱- خبر اسیاف: این روایت از ناحیه حضرت امام صادق (ع) صادر شده است که علامه مجلسی در مرآة

العقول، ضعیفش خوانده (مجلسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۸، ص ۳۳۳) ولی می‌توان ابراز داشت، ضعف این روایات و امثال آن در این بحث (قتال اهل بغی) به دلیل شهرت آن و عمل فقیهان بدان، جبران شده- است چنان که مرحوم صاحب ریاض بدین مطلب تصریح کرده‌است. (طباطبایی، ۱۴۱۹ق، ج ۸، ص ۲۸)

بخش مرتبط با بحث مورد نظر از این حدیث شریف، بدین قرار است:

«...سَيْفٌ مِنْهَا مَكْفُوفٌ... وَ أَمَّا السَّيْفُ الْمَكْفُوفُ عَلَى أَهْلِ الْبَغْيِ وَ التَّأْوِيلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ... فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ فَسَلِّ النَّبِيُّ ص مَنْ هُوَ فَقَالَ هُوَ خَاصِيفُ النَّعْلِ يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع)»

امام (ع) در این روایت از شمشیری که در برابر اهل بغی قرار می‌گیرد به سیف مکفوف، تعبیر می‌نمایند، که شاید مراد از این تعبیر، محدودیت جنگ با این دسته است و بیانگر این است که تا امکان دارد با ایشان وارد درگیری نشد و یا زود از جنگ با ایشان دست کشید تا جنگ دو طایفه مسلمان به درازا نکشد.

در این روایت حضرت با توجه به اینکه در صدد بیان اقسام جهاد در اسلام هستند، اصل قتال با اهل بغی را به عنوان یکی از اقسام جهاد در اسلام، ذکر فرموده‌اند ولی از آنجا که به ذکر شرایط تحقق آن و جواز قتال با ایشان نپرداخته‌اند. بنابراین این روایت هر چند در ابتدا ممکن است مثبت عدم شرطیت به نظر آید اما با توجه به نکته فوق، نه بر شرطیت دلالتی دارد و نه بر عدم آن.

۲- صحیحه ابی البختری: متن این روایت به قرار زیر است:

«عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ قَالَ ...وَالْقِتَالُ: قِتَالَانِ قِتَالُ الْفِتْنَةِ الْبَاغِيَّةِ حَتَّى يَفِيئُوا، وَ قِتَالُ الْفِتْنَةِ الْكَافِرَةِ حَتَّى يُسْلِمُوا» (جمعی از محققان، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۱۵۳) به

صحت این روایت نیز تصریح شده‌است. (سند بحرانی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۴)

در این روایت با توجه به اطلاق باغی و عدم اشتراط آن به استفاده کننده از سلاح، شاید بتوان عدم دخالت قید مزبور را استفاده کرد ولی با توجه به اینکه امام(ع) موضوع را کاملاً مشخص فرموده‌اند و اینکه ظاهراً روایت ناظر است به بیان غایت قتال دو فرقه (باغی و کافر) که برای یک کدام، پایان جنگ با بازگشت به صلح است و برای دیگری با اسلام آوردن است، می‌توان ابراز داشت که حضرت با فرض اصل وجود حکم قتال با بغات به صورت اجمالی، درصدد بیان غایت آن بوده و بنابراین روایت فوق هم مانند روایت قبل ساکت از بیان حکم مورد بحث است.

۳- خبر نبوی (ص): متن این روایت هم به قرار زیر است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَتَبَ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ ... قَالَ فِتْنَةُ قَوْمٍ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِسُنَّتِي وَ طَاعُونَ فِي دِينِي فَقُلْتُ فَعَلِمَ نَقَاتِلَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ عَلِيُّ إِحْدَاثِهِمْ فِي دِينِهِمْ وَ فِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي وَ اسْتِحْلَالِهِمْ دِمَاءَ عِزَّتِي. (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۶۹).

روایت فوق وجه قتال با بغات را بیان می‌دارد و آن را در سه چیز بیان می‌کند: ۱- بدعت‌گذاری در دین، ۲- تخلف و سرپیچی از امر رسول خدا(ص) ۳- حلال شمردن خون اهل بیت (ع). با توجه به روایت فوق می‌توان دریافت که وجه قتال با این دسته، صرفاً به خاطر قیام مسلحانه ایشان نیست، بلکه اموری چون احداث بدعت یا مفارقت از امر اولیاء خدا می‌تواند موجب قتال با ایشان باشد. بنابراین طبق این روایت، لزوم اخذ سلاح برای تحقق بغی منتفی است، چه اینکه از ترک استفسال پیامبر اکرم (ص) در هنگام دادن پاسخ به امیرمومنان (ع)، هنگامی که می‌پرسند بر اساس چه موجهی با ایشان بجنگم، مطلب فوق قابل استفاده است، پس دلالت روایت فوق بر عدم شرطیت تمام بوده و جای اشکالی نیست.

۴- موثقه السکونی: و متن این روایت:

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ قَالَ: ذُكِرَتِ الْحَرُورِيُّهٔ عِنْدَ عَلِيٍّ ع فَقَالَ- إِنَّ خَرَجُوا عَلَيَّ إِمَامٍ عَادِلٍ أَوْ جَمَاعَةٍ فَقَاتِلُوهُمْ وَ إِنْ خَرَجُوا عَلَيَّ إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا. (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۱).

در مورد اعتبار سند این روایت اینکه موثق بودن آن مورد تصریح قرار گرفت (سند بحرانی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۳)

و اما دلالت آن اینکه در این روایت، حکم قتال منوط به خروج بر امام یا جماعتی (مسلمان) شده، بدون تقید به «خروج مع السیف» و مطلق خروج ظهوری در قیام مسلحانه ندارد، فلذا از این حدیث نیز، عدم شرطیت قیام مسلحانه در تحقق بغی فهمیده می‌شود.

۵- معتبره فضل ابن شاذان: و متن این روایت:

«عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال: فلا يحل قتل أحد من النصاب و الكفار في دار التقيه إلا

قاتل أو ساع فی فساد و ذلک إذا لم تخف علی نفسک و علی أصحابک « (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۱).

روایت فوق از جنبه سند، دارای اعتبار بوده (سند بحرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۸۳) (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۶۹) و اما در خصوص دلالت آن بر مدعی بحث اظهار گردید:

«این روایت در مقام بیان حکم تقیه است و اینکه کافران و ناصیبان که فی نفسه قتلشان حلال است، در دار التقیه قتل آنها حلال نیست مگر اینکه قاتل یا برپا کننده فساد باشد و در این صورت قتل آنها به خاطر اعتقاد کفرآمیزشان جایز نیست بلکه به عنوان قصاص یا دفاع و دفع افساد و تجاوز آنهاست... پس آنچه مورد نظر روایت است، بیان حق ثابتی است که همه افراد از آن برخوردارند مانند قصاص... شاهد این معنا آن است که در روایت، تعبیر حلیت آمده است نه وجوب و معنای آن این است که قتل آنان به عنوان قصاص و دفاع، حلال و جایز است نه واجب. همچنین شاهد دیگر بر این معنا آن است که تقیه مورد ابتلای شیعیان مکلف و مستضعف است نه حکام و قضاتی که وظیفه اجرای حدود و مجازات‌های جرایم عمومی مانند افساد در زمین به عهده آنان است.» (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۶۹)

ذکر این نکته لازم است که مطلب فوق در مورد جایی که این روایت به عنوان مستندی برای حکم افساد فی الارض ذکر شود، مطرح شده ولی اظهارات ایشان به بحث ما نیز مرتبط بوده و در این مبحث نیز تعیین کننده است، چراکه می‌توان از گفته ایشان نتیجه گرفت از آنجا که قتل اینان از باب دفاع یا قصاص است، دیگر مربوط به بغی و مجازات باغی نمی‌شود.

در اشکال بر نظریه فوق باید اظهار داشت:

اولاً: در اینکه ابراز شد قتل آنها به خاطر کفر و یا اعتقاد کفر آمیزشان نیست بلکه صرفاً جنبه دفاعی یا قصاص دارد بایستی گفت اینکه قتل آنها به خاطر کفرشان نیست شاید درست باشد ولی انحصار این قتل در شرایط دفاعی و یا قصاص، درست به نظر نمی‌رسد، چراکه هر چند فرض دفاع و یا قصاص در مورد قاتل مقبول است اما در مورد ساعی در فساد، فرض دفاع منطقی به نظر نمی‌رسد، بعلاوه اینکه اگر فقط جنبه دفاعی و یا قصاص مد نظر امام (ع) بود دیگر معنا نداشت که ایشان جواز قتل آنان را (قاتل او ساع فی فساد) منحصر به حالت عدم خوف نمایند (و ذلک إذا لم تخف...) زیرا این قید در حالت دفاع، به خصوص دفاع از جان خود معقول نیست، معنا ندارد در برابر کسی که به ما می‌تازد، ما

برای دفاع از خود نیاز به احراز حالت عدم خوف بر جان خود داشته باشیم. ثانیاً: اینکه اظهار شد وقتی قتل آنان حلال و جایز شمرده شده، دلالت بر جنبه دفاعی و قصاصی دارد، صحیح نیست، چراکه وقتی منطوق عبارت مشتمل بر «لا یحل» است و ما بخواهیم برای استظهار دلالت از نوع مفهوم مخالف، نقیض (لا یحل) را بیاوریم، آن نقیض جایز به معنای اعم خواهد بود و شامل همه حالات غیر از حرمت، حتی وجوب هم می‌شود.

ثالثاً: با توجه به اینکه روایت مذکور جزئی از نامه حضرت امام رضا(ع) به مامون است، با این حساب چگونه تقیه مذکور در روایت را فقط مورد ابتلای شیعیان مستضعف می‌توان دانست در حالی که فرمایش حضرت خطاب به مامون بوده که در ظاهر(و نه واقع) حاکم اسلامی قلمداد می‌شده و قطعاً شرایط تقیه‌ای بوده است؛ بنابراین آنچه که در مورد اختصاص مورد قتل در این روایت به حالت دفاع یا قصاص گفته شد صحیح به نظر نمی‌رسد بلکه مورد روایت اعم از آن می‌باشد.

حال از آنجا که سعی در فساد شامل بغی بر امام یا طایفه حقه می‌شود، چنانکه برخی نیز بدان تصریح کرده‌اند. (سند بحرانی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۸۳)، می‌توان ابراز داشت با توجه به این فرمایش حضرت، قیام مسلحانه برای جواز قتال باغی شرط نشده است.

۶- صحیح بزنطی: و متن این روایت هم این است:

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) قَالَ: ذُكِرَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فُلَانٍ فَقَالَ: إِنَّمَا نَخَالِفُهُمْ إِذَا كُنَّا مَعَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ خَرَجُوا بِالْكَوْفَةِ فَقَالَ قَاتِلُهُمْ فَإِنَّمَا وُلْدُ فُلَانٍ مِثْلُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ وَ إِنَّمَا هُمْ تُغْرٌ مِنْ تُغُورِ الْعَدُوِّ فَقَاتِلُهُمْ.» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۴۴)

اما در مورد سند اینکه به صحیح بودن این روایت تصریح شده است (سند بحرانی، ۱۴۲۶، ص ۱۸۳) و در مورد دلالت آن باید اظهار داشت با توجه به اینکه در این روایت، مخالف اهل بیت (ع) (شخص خارج از طاعت ایشان) به منزله «ترک و روم» قرار گرفته‌اند (یعنی در جواز قتال با ایشان مشترکند) و وقتی که زمان صلح با ایشان به پایان رسید، می‌توان با آنان قتال نمود، بنابراین از این روایت امکان این برداشت وجود دارد که برای قتال و مجازات بغات اخذ سلاح و قیام مسلحانه از سوی آنان لازم نیست، چرا که حکم به قتال در کلام امام(ع)، مشروط به قیام مسلحانه از جانب آنان نیست.

۴- نتیجه

با پژوهشی که در زمینه مشروط انگاری جرم بغی به استفاده از سلاح انجام گرفت مشخص گردید که

مشروط‌انگاری مزبور صحیح نبوده و برای اثبات آن در سه بخش، بررسی‌های لازم انجام گرفت، اول اقوال و کلام فقیهان مورد بررسی واقع شد و سپس به بررسی مستندات قرآنی پرداخته و در نهایت روایاتی که به مبحث فوق مرتبط بود، مورد تحلیل و کنکاش قرار گرفت و از بررسی‌های انجام گرفته در هر سه زمینه، مشخص گردید که مشروط‌انگاری دلایل مطلقه‌ای که بر جرم بودن بغی دلالت داشته و مستندات بدون قیدی که نوع مجازاتی که برای باغی مقرر گردیده را مشخص می‌نماید، صحیح نبوده و مستندات فقهی مساعد آن نیست و نتیجه اینکه هر رفتار آسیب‌زا و خشونت‌آمیزی در مقابل حاکم مشروع اسلامی که قصد براندازی از آن مدّ نظر باشد، اعم از اینکه در انجام آن از سلاح استفاده شود یا خیر، بغی قلمداد شده و محکوم به حکم آن است و این در حالی است که امروزه با پیشرفتی که در علم و تکنولوژی حاصل گشت، امکاناتی فراهم گردیده که بدون نیاز به استفاده از سلاح، می‌توان به اهداف مورد نظر دست یافت.

بنابراین اینکه در ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، تحقق جرم بغی مشروط به استفاده از سلاح گشته و قید مزبور در تعریف جرم مزبور مطرح گردید، صحیح و قابل قبول نمی‌باشد.

۵- منابع

- آهنگران، محمد رسول؛ حق نواز، ابوالحسن، مبنای فقهی مشروعیت قوانین با رویکرد قرآنی، مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، دوره ۱۳، شماره ۴۶، ص ۳۰-۱۱
- اردبیلی، احمد (۱۴۰۳ق) مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- جمعی از محققان در پژوهشگاه تحقیقات اسلامی (۱۴۲۸ق)، فرهنگ موضوعی جهاد و دفاع، انتشارات زمزم هدایت، چاپ اول، قم.
- حرعاملی، محمد (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، انتشارات موسسه آل البیت، چاپ اول، قم.
- حسینی روحانی، سید محمد صادق (۱۴۲۹ق)، فقه الصادق، انتشارات اجتهاد، قم.
- حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۰۹)، الفقه، انتشارات دارالعلوم، بیروت.
- حلبی (ابو الصلاح)، تقی الدین ابن نجم الدین (۱۴۰۳ق)، الکافی فی الفقه، انتشارات کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان.
- حلی(علامه)، حسن ابن یوسف (۱۴۱۹ق)، تذکره الفقهاء، انتشارات موسسه آل البیت، قم.
- حلی(علامه)، حسن ابن یوسف (۱۴۲۰ق)، تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، انتشارات موسسه امام صادق(ع)، قم.

- حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، انتشارات مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- راوندی، قطب الدین (۱۴۰۵ق)، فقه القرآن (للاوندی)، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، قم.
- سند بحرانی، محمد (۱۴۲۶ق)، اسس النظام السیاسی عند الامامیه، انتشارات فدک، قم.
- سیوری حلی، مقدا (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، قم.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، قم.
- طباطبائی، سید علی (۱۴۱۹ق)، ریاض المسائل، انتشارات موسسه آل البيت، قم.
- طبرسی، فضل ابن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، تهران.
- طوسی، محمد ابن الحسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الاحکام، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- طوسی، محمد ابن الحسن (۱۴۱۳ق)، الخلاف (سلسله الینایع الفقهیه)، انتشارات موسسه فقه الشیعہ، چاپ اول، بیروت.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، انتشارات المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، تهران.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، انتشارات دار الکتب الإسلامیه، تهران.
- فاضل آبی، حسن (۱۴۱۷ق)، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
- کاشف الغطاء، جعفر (۱۴۲۲ق)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعۃ الغراء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۷ق)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- مشهدی، محمد (۱۴۱۰)، تفسیر کنز الدقائق، انتشارات موسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم، قم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، تهران.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۷ق)، نظام الحکم فی الاسلام، انتشارات سرایی، چاپ دوم، قم.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۳۰ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت.
- نوری، حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، انتشارات موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، بیروت.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۹ق)، بایسته های فقه جزاء، انتشارات بنیاد حقوقی میزان، تهران.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۳)، قراءات فقهیه معاصره، انتشارات مرکز اهل البيت علیهم السلام للفقہ و المعارف الاسلامیه، چاپ اول، قم.